



وساطت‌های فناوری

● اصغر ندیری

به پیروزی میدل می‌سازد. ... من هم در صفحه‌ی چهارگوش «جام جهان‌نما» دیده‌ام که چه یک قطره آب و چه سیلاب‌ها، نمی‌تواند از میان بردارنده‌ی این موجودات ظریف و ضعیف باشد. اگر آن‌ها بخواهند از یک سوی رودخانه‌ای به سوی دیگر بروند، با تشکیل زنجیره‌ای تو در تو بر نیروی کشش سطحی آب فائق آمده و بازماندگان خود را به دیگر سوی رود به سلامت خواهند برد.

... از زمان کودکی دوست داشتم سوراخ لانه‌ی مورچگان را با سنگ و خاک پر کنم. شاید کارم خیلی زیبا نبود اما من پشیمان نبودم. صفحه‌ی نمایشگر نشان داده بود که لانه‌ی آن‌ها دارای دالان‌ها و راه‌های بسیار است. من فکر می‌کردم به این ترتیب آن‌ها به تلاش خود می‌افزایند و به بالای تن‌آسانی دچار نمی‌شوند. می‌دانستم اگر حفره‌ای را ببندم سوراخی دیگر برای روزهای اضطراری و احتیاط دارند. این اطلاعات را به لطف فناوری بود که از نمایشگرها می‌دیدم. آن هنگامی که عدسی دوربین کوچک وارد غرفه‌ها و ورودی‌های باریک و تاریک زیر زمین می‌شد. این امکان چنان اعجاز‌آمیز است که می‌تواند در طی یک شبیه‌سازی و در ابعادی کوچک در آزمایشگاه، انفجار اتمی را به تصویر بکشد و تنها بازماندگان این واقعه را پس از به هوا برخاستن قارچ صورتی به ما معرفی کند. به نظر شما این بازمانده کیست؟ حتماً می‌دانید چون فناوری اینک فراگیر شده است!

حال درک می‌کنم که با وساطت فناوری، من و مورچه (به‌عنوان مخلوق) به تعاملی رسیده‌ایم و این نتیجه‌ی نمایش اطلاعاتی است که من دیده‌ام. او مخلوقی است که از طبیعت و قدرت خالق مایه می‌گیرد و من مخلوقی هستم که از نشانه‌های خلقت به خالق پی می‌برم.

داخل همین کتاب درسی‌ها خوانده‌ایم که جاندارانی مانند مورچه‌ها چقدر زحمت‌کش هستند و مثلاً اگر ده‌ها بار دانه‌ای را به روی دیوار بکشند و بیفتند، باز هم از انتقال آن به بلندی و به سوی لانه ناامید نمی‌شوند.

من که آن‌ها را در محیط‌های شهری فقط در حال رژه یا به هم مالیدن شاخک‌ها و ردوبدل کردن اطلاعات تصور می‌کردم و مدت‌ها به این پشتکار باور چندانی نداشتم، ولی به هر حال به خودم می‌گفتم: «شاید این‌ها درست باشد لکن شنیدن و دیدن دو حس با کارآیی و بازخورد متفاوت‌اند!»

آن هنگامی که از صفحه‌ی تلویزیون دیدم، در مخیله‌ام جا افتاد که این حرف‌ها و نظریه‌ها می‌تواند درست باشد؛ یعنی دیدم و باورم راسخ شد. از آن پس بیشتر در زندگی و حرکات خلاق به‌ویژه از نوع چنددست و پاهای دقیق می‌شدم.

مورچه موجود کوچکی است اما در آزمایش‌های بزرگ علمی و ضرب‌المثل‌های ادبی جهان وارد شده و مایه‌ی عبرت یا درس گرفتن است.

در یکی از کتاب‌های درسی و یا کتاب‌های داستانی نوجوانان خوانده بودم که سرداری شکست‌خورده به خرابه‌ای پناه برده و در عوالم خود بوده است که تصادفاً چشمش به تقلاهی مورچه ریزه‌ای می‌افتد. حشره‌ی خردپیکر ده‌ها مرتبه دانه را بالای دیوار می‌کشد و غذا در اثر سنگینی به پایین سقوط می‌کند اما مورچه هیچ‌گاه دست از تلاش برنمی‌دارد تا موفق می‌شود. سردار در همین چند ساعت درس بزرگی از خستگی‌ناپذیری و سرسختی می‌گیرد و به سوی یاران منهزم برمی‌گردد. آن چنان در راه هدف دندان می‌فشرد تا شکست را